

پروگرام شهادت حضرت رب اعلى

۱. مناجات شروع
۲. مناجات حضرت اعلى
۳. - بیانات مبارکة حضرت اعلى
۴. بیانات مبارکة حضرت بهاءالله
۵. عهد و میثاق حضرت اعلى
۶. از خاطرات خدیجه بیگم
۷. مخالفت با پیام آوران الهی از سوی بشر
۸. بیانات مبارکة حضرت ولی امرالله
تنفس کوتاه
۹. زمانی برای دعا و نیایش جمعی (به نیت رفع تضییقات احبای ایران)
۱۰. مکتوب انیس به برادرش
۱۱. شهادت حضرت اعلى (قسمت اول)
۱۲. شهادت حضرت اعلى (قسمت دوم)
۱۳. چرا هفتصد و پنجاه سرباز مأمور تیرباران حضرت باب و جناب انیس شدند؟
۱۴. شعر «شهادت آسمانی حضرت باب»
۱۵. ورود عرش مبارک حضرت اعلى و جناب انیس به ارض اقدس به دستور حضرت
عبدالبهاء
۱۶. عاقبت عاملان شهادت حضرت اعلى
۱۷. زیارتنامه
۱۸. مناجات خاتمه

• زمان تلاوت زیارتنامه: ۱۲ ظهر

الها معبودا مسجودا ملکا بی نیازا

دوستانت را از دریای آگاهی بی نصیب مفرما و از مشاهده انوار آفتاب ظهور محروم مساز. ای کریم از یک شعله نار محبتت، عالم را مشتعل نمودی و به یک تجلی از تجلیات انوار وجهت مقربین و مخلصین را به مشعر فدا فرستادی. توئی سلطانی که قدرت کائنات تو را ضعیف نمود و شوکت اُمرا از ارادهات باز نداشت. به اسمت رایت " یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ " مرتفع. در این لیلۀ دلّماء از تو مسئلت می نمایم دوستانت را از کوثر معانی قسمت عطا فرما و از حیات ابدی نصیب کامل بخش. سراجت را اریاح عاصفات خاموش ننماید و سدرۀ امرت را سیلابهای عالم از مقرب نیارد. ذکرت در کام عشاق از هر شهدی شیرین تر و اسمت در مذاق اهل وفاق، از ما فی الآفاق خوشتر و محبوبتر. ای کریم، دوستانت را حفظ فرما و بر آنچه سزاوار است تأیید نما. انکَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلٰی مَا تَشَاءُ، لا اله الا انت القوی العلیم الحکیم...

آیات الهی جلد ۲ ص ۹۳

۲- مناجات حضرت اعلی

فَاسْئَلُكَ اللَّهُمَّ بِنُورِ وَجْهِكَ الْعَظِيمِ وَجَلالِ كِبْرِيائِكَ الْقَدِيمِ وَسلطانِ رَبوبيتِكَ الْمَنِيعِ أَنْ تُقَدِّرَ لَنَا فِي ذَلِكَ الْحِينِ مَوَاقِعَ الْخَيْرِ كُلِّهَا وَمَعادِنَ الْفَضْلِ بِأَسْرَها إِذِ الْعَطَاءُ لَا يَضُرُّكَ وَالْمَوْهَبَةُ لَا تَنْقُصُ مِنْ مُلْكِكَ. سُبْحانَكَ رَبِّ ائِنِّي أَنَا فَقيرٌ وَأَنْتَ عَنِّي وَأِنِّي أَنَا حَقيرٌ وَأَنْتَ كَبيرٌ وَأِنِّي أَنَا عاجزٌ وَأَنْتَ مُقْتَدِرٌ وَأِنِّي أَنَا ذليلٌ وَأَنْتَ عَزيزٌ وَأِنِّي أَنَا مُضْطَرٌّ وَأَنْتَ قَدِيرٌ.

ترجمه: ای خدای من ، قسم به نور وجه عظیمت و جلال کبریائی قدیمت و سلطنت ربوبیت منیعت که در این هنگام ما را بر تمامی امور خیر و جمیع منابع فضل ، توانا فرمایی . در حالی که عطاء، تو را ضرر نرساند و موهبت ، از ملک تو کم نکند. پاک و مقدسی تو ای پروردگار من. آری من فقیرم و تو غنی ، و من حقیرم و تو کبیر، و من عاجزم و تو مقتدر ، و من ذلیلم و تو عزیز، و من بیچاره ام و تو توانا .

غایت الرجا ص ۶

۳- بیانات مبارکه حضرت اعلی

«آنچه خداوند شهادت دهد، معادل نمیشود با شهادت کلّ ما علی الارض و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الاّ به شهادت کسی که حجّت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات به عجز ما علی الارض از کلّ شیء، زیرا که این حجّتی است باقیه من عند الله الی یوم القیامه و هر گاه کسی تصوّر در ظهور این شجره نماید، بلا ریب تصدیق در علوّ امر الله مینماید، زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علمی که کلّ به آنها متعلّم میگشته، متعرّی بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم، و تفاسیر و شئون علمیّه در علوّ مقامات معرفت و توحید ظاهر مینماید که کلّ علما و حکما در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آنها نموده، شبهه نیست که کلّ ذلک من عند الله هست. علمایی که از اوّل عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده، چگونه در وقت نوشتن به سَطری عربی دَقّت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست. کلّ اینها از جهت حجّت خلق بوده و الاّ امر الله، اعزّ و اجلّ از این است که بتوان او را شناخت به غیر او بل غیر او شناخته می شود به او....»

منتخبات آیات حضرت نقطه اولی صفحه ۷۷

و در بیانی دیگر میفرمایند:

هر گاه با وجود این، مستحق قتلیم، به ذات مقدس الهی که مشتاقم به موت، اشدّ اشتیاق طفل به ثدی اُمّش، بسم الله و بالله منتظر حکم و راضی به قضای خداوندیم و این حکم، اَحلی است در نزد من از غسل از ید غیر، این مختصری از حال خودم در مقام فقر و فقر که اظهار نمودم و این مرحله هم امروز ظاهر است... سنگ ریزه های ارض مأمور بها اسم مرا می شناسند اگر چه برسم عارف نباشند.

نقطه اولی، ص ۱۰۸

۴-بیانات مبارکه حضرت بهاءالله

استقامت بر امر ، حُجَّتی است بزرگ و بُرهانی است عظیم ، چنانچه خاتم انبیاء فرمودند : " شَبَّتَنِ الْآیَتِیْنَ " ، یعنی پیر نمود مرادوآیه که هر دو مُشعر بر استقامت بر امر الهی است ، چنانچه می فرماید : " فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ " . حال ملاحظه فرمایید که این سدره رضوان سبحانی (حضرت ربّ اعلیٰ) ، در اوّل جوانی چگونه تبلیغ امرالله فرمود و چقدر استقامت از آن جمال احدیّت ، ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند ، حاصلی نبخشید . آنچه ایداء بر آن سدره طوبی وارد می آوردند ، شوقش بیشتر و نار حبش مُشتعلتر می شد ، چنانچه این فقرات ، واضح است و احدی انکار ندارد . تا آن که بالاخره جان را درباخت و به رفیق اعلی شتافت .

آیات الهی ؛ جلد دوم ؛ صفحه ۱۲۲

و نیز میفرمایند

بگوای دوستان ، کذب قبل ، محبوب بعد را آویخت و به رصاص ظلم ، شهید نمود ، تفکر در نفوس کاذبه خائنه که به اسم صدق و امانت و زهد و ورع ، ما بین ناس ظاهر بودند ، نماید تا از فزع این یوم اکبر محفوظ مانید ، یکی ذکر جابلقا نمود و دیگری به جابلقا اشاره کرد و کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون ، مقرر معین نمود ، بی انصافی ، ناحیه مقدسه ذکر کرد و بی انصاف دیگر ، کلماتی به او نسبت داد و این امور منکره کاذبه ، سبب و علت شد که سلطان مدینه احدیه را به تمام ظلم شهید نمودند .

اقتدارات ص ۲۶۸

۵- عهد و میثاق حضرت اعلی

در تاریخ ۱۹ ماه ژوئن سال ۱۸۵۰ میلادی، حضرت اعلی را از زندان چهریق به تبریز بردند. به شهری که چندی بعد سینه مطهرشان هدف گلوله های بیشمار قرار گرفت. حضرت اعلی در همان ایامی که در سجن ماکو و چهریق بودند «...احیانی که از لحاظ طلوع مواهب و تأییدات الهیه و نزول آیات و بینات رحمانیه در اعلی ذروه جمال و کمال و از نظر شدائد و مصائب از تلخ ترین و مُظلم ترین دقایق حیات مبارک به شمار میرفت، چون ایام شهادت خویش را نزدیک یافتند، اهل بیان را به قُرب ظهور موعود بشارت دادند و به اشراق شمس معبود دلالت فرمودند و با توجه به دو مقصد قویم و دورسالت عظیم خود یعنی، ابلاغ پیام مستقل الهی از یک طرف و تبشیر ظهوری اعظم و اَجَل از ظهور خویش، از طرف دیگر به تدوین احکام و تشریح حدود و نزول ادعیه و اذکار و صدور رسالت و خطابات که چون سیل از قلم مبارکش مُنهمر میشد، قناعت نمودند بلکه میثاق کلی الهی را که به موجب نصوص مقدسه از اول لاول به وسیله انبیاء و سفراء الهی از مَنْ عَلی الارض اخذ گردیده با عهد و پیمان اخصّ خویش تکمیل نمود و قلوب و افکار را به قیام نفس مقدسی که ظهورش را اعلی ثمره شجره بیان توصیف می نمود، متوجه ساخت... حضرت باب بر خلاف انبیای سلف که عهد و میثاقشان پیوسته تلورموز و اشارات مذکور و ضمن تلویحات و کنایات مستور بود، بشارت ظهور بعد را با مضامین روشن و صریح بیان فرمودند و نیز مباین آنچه حضرت بهاءالله معمول و عهد و میثاق خود را در کتاب مخصوص مرقوم و به نام "کتاب عهدی" باقی گذاردند، حضرت باب این وعود و اشارات را در سراسر کتاب بیان فارسی که مخزن احکام و اوامر دور بیان است، در موارد لاتحصی و تحت الفاظ و عبارات شتی ذکر فرمودند و این آثار و بشارت جز در موارد معینه که مُتعمداً در پرده حجاب ملفوف است، اکثر روشن و کامل و صریح و قاطع است...

۶- از خاطرات خدیجه بیگم

هر وقت خدیجه بیگم درباره روزهای زندگی مشترک خود با هیکل مبارک و جدایی تحمیلی که او را از قرین محبوب خود جدا کرد و بلایایی که به آن حضرت وارد شد صحبت می کرد ، چنان دچار غم و ناراحتی می شد که تا مدتی قدرت کلام را از دست می داد. اندوه و حرمان او هر شنونده ای را بی اختیار تحت تأثیر قرار می داد. حضرت اعلی چند ماه پس از اظهار امر خود با ملا حسین به قصد زیارت به مکه سفر فرمودند. نامه ای که آن حضرت قبل از حرکت از بوشهر به خدیجه بیگم نوشتند ، درجه تعلق خاطر مبارک را به او نشان می دهد. این نامه با این کلمات آغاز می شود: " جان شیرین من ، انشاءالله که در صون و حفظ الهی باشی. " با مراجعت حضرت اعلی از زیارت اعتاب مقدسه ، موج مخالفت ها و دشمنی ها در مقابل اظهار امر مبارک آغاز شد و با شهادت حضرت اعلی به اوج شدت خود رسید. در این میان شدت غم و اندوه پنهانی حرم مبارک را می توان تصور نمود. یکی از این حوادث ، هجوم مأمورین داروغه شیراز بود که خدیجه بیگم ، بعد آن را چنین تعریف کرد: " در یکی از شبهای ماه رمضان در تابستان ، ما در روی پشت بام و مادر هیکل مبارک در حیاط خانه خوابیده بودیم. در نیمه های شب ناگهان فرآشان حاکم از پشت بام خانه همسایه به سراغ ما آمدند. هیکل مبارک از جا برخاسته ، به من دستور دادند که به طبقه پایین بروم. مهاجمین آنچه را که از کتاب و نوشتجات در اطاق طبقه بالا بود با خود برداشتند و خواستند که هیکل مبارک را نیز با خود به نزد عبدالحمید خان داروغه ببرند. من از طبقه پایین صدای مبارک را می شنیدم که می فرمودند: مگر چه اتفاقی افتاده که مأمورین در نیمه شب به این خانه هجوم کنند؟ آنها در جواب گفتند: به ما خبر داده شده که در این خانه عده ای به دور هم جمع شده اند. هیکل مبارک فرمودند: حالا که دانستید این خبر صحت ندارد به دنبال کارتان بروید. ولی فرآشان که هنوز قانع نشده بودند ، هیکل مبارک را با خود بردند. فقط خدا می داند که آن شب چه بر من و مادر ایشان گذشت. فقط خدا را شکر می کردیم که مادر بزرگ آن حضرت که خانم پیری بود در آن شب نزد ما نبود. نزدیک سحر ، هیکل مبارک به خانه مراجعت کرده ، فرمودند که داروغه ، طلب پول کرده و چون ایشان در آن موقعیت پولی به همراه

نداشتند ، داروغه شال کشمیری را که آن حضرت به کمر خود بسته بودند ، در آورده و نصف آن را بریده ، برای خود برداشته بود.

خدایچه بیگم حرم حضرت اعلی ، تألیف حسن موقربالیوزی ص ۱۲

۱۶- عاقبت عاملان شهادت حضرت اعلی

نفوسی که باعث و عامل شهادت حضرت باب گردیدند مجازات عمل خویش دیدند و بانهایت فلاکت و خذلان به نیستی گرائیدند. آقا جان بیک خمسه ای که شخصاً داوطلب اجراء حکم اعدام آن حضرت گردید و بدین علت به درجه سرتیپی ارتقاء یافت، در سال ۱۲۷۳ هجری قمری (۱۸۵۶ میلادی) در محمره (خرمشهر خوزستان) بر اثر اصابت گلوله توپ نیروی دریایی انگلستان جسدش پاره پاره شد. سربازان و افسران فوج خاصه ناصری نیز که به دستور آقا جان بیک حضرت باب را تیرباران و شهید نمودند، بکلی نابود گردیدند. دویست و پنجاه تن از آنان در همان سال شهادت حضرت باب بر اثر وقوع زلزله در محلی میان اردبیل و تبریز کشته شدند. پانصد تن دیگر از افسران و سربازان آن فوج نیز به علت طغیان و سرکشی، دو سال بعد تیرباران گردیدند. حتی برای آن که احدی از آنان زنده نماند فرمان داده شد که بار دوم به آنها شلیک و بدنهای آنان را با نیزه پاره پاره نمایند و در معرض تماشای مردم قرار دهند.

حضرت باب ص ۵۸۱

۷- مخالفت با پیام آوران الهی از سوی بشر

هزاران نفوس همچو انیس عاشقانه در راه اثبات حَقانیت امر عظیم حضرت باب جان خود را فدا نمودند، ولی مخالفت با پیامبران و پیروان ایشان برای اولین بار نبود که به وسیلهٔ مردمان اتّفاق می افتاد. حتّی با نگاهی گذرا به تاریخ ادیان، متوجّه می شویم که در تمام ظهورات الهیه این گونه اتّفاقات افتاده است " و احدی از مظاهر قدسیّه و مطالع احدیه، ظاهر نشد، مگر آنکه به اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت چنانچه (در قرآن) می فرمایند: «یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن»" (مضمون به فارسی: افسوس بر حال این بندگان که هر پیامبری که برای آنها آمد او را مسخره کردند) و همچنین در قرآن می فرمایند: "أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا

تَقْتُلُونَ" (مضمون به فارسی: آیا چنین نیست که هر زمان پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید پس عده ای را تکذیب کردید و جمعی را به قتل رساندید.)

حضرت بهاء الله می فرمایند: "به علما از قول بهاء بگو ما به زعم شما مقصّریم، از نقطهٔ اولی روح ما سواه فداه چه تقصیری ظاهر که هدف رصاوصش نمودید؟ نقطهٔ اولی مقصّر، از خاتم النبیین روح العالمین له الفداء چه تقصیری باهر که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید؟ خاتم النبیین مقصّر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید؟ حضرت مسیح به زعم باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذبی و افترائی آشکار که بر کذبش گواهی دادید؟ حضرت کلیم به زعم باطل شما کاذب و مقصّر، از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتشش انداختید؟ اگر بگویید ما آن نفوس نیستیم می گوئیم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال."

۸- بیانات مبارکه حضرت ولی امرالله

در تاریخ ۱۹ ماه ژوئن سال ۱۸۵۰ میلادی، حضرت اعلی را از زندان چهریق به تبریز بردند. به شهری که چندی بعد سینه مطهرشان هدف گلوله های بیشمار قرار گرفت. حضرت اعلی در همان ایامی که در سجن ماکو و چهریق بودند «...احیانی که از لحاظ طلوع مواهب و تأییدات الهیه و نزول آیات و بینات رحمانیه در اعلی ذروه جمال و کمال و از نظر شدائد و مصائب از تلخ ترین و مُظلم ترین دقایق حیات مبارک به شمار میرفت. چون ایام شهادت خویش را نزدیک یافتند، اهل بیان را به قرب ظهور موعود، بشارت دادند و به اشراق شمس معبود، دلالت فرمودند و با توجه به دو مقصد قویم و دو رسالت عظیم خود یعنی، ابلاغ پیام مستقل الهی از یک طرف و تبشیر ظهوری اعظم و اجل از ظهور خویش، از طرف دیگر، به تدوین احکام و تشریح حدود و نزول ادعیه و اذکار و صدور رسالت و خطابات که چون سیل از قلم مبارکش مُنهمر میشد، قناعت نمودند بلکه میثاق کلی الهی را که به موجب نصوص مقدسه از اول لاول به وسیله انبیاء و سفراء الهی از من علی الارض اخذ گردیده با عهد و پیمان اخص خویش تکمیل نمود و قلوب و افکار را به قیام نفس مقدسی که ظهورش را اعلی ثمره شجره بیان توصیف می نمود، متوجه ساخت...

حضرت باب بر خلاف انبیای سلف که عهد و میثاقشان پیوسته تلو رموز و اشارات مذکور و ضمن تلویحات و کنایات مستور بود، بشارت ظهور بعد را با مضامین روشن و صریح بیان فرمودند و نیز مباین آنچه حضرت بهاءالله معمول و عهد و میثاق خود را در کتاب مخصوص مرقوم و به نام "کتاب عهدی" باقی گذاردند، حضرت باب این وعود و اشارات را در سراسر کتاب بیان فارسی که مخزن احکام و اوامر دور بیان است، در موارد لا تُحصی و تحت الفاظ و عبارات شتی ذکر فرمودند و این آثار و بشارات، جز در موارد مُعینه که مُتعمداً در پرده حجاب مَلفوف است، اکثر روشن و کامل و صریح و قاطع است....

۱۰- مکتوب انیس به برادرش

وقتی بستگان آقا میرزا محمد علی از برائت او از معتقداتش مأیوس شدند، میرزا عبدالله برادر بزرگترش نامه ای به او نوشت و او را به ارواح اولیاء و انبیاء قسم داد که به حال دو طفل صغیر و مادر پیر و عیال مظلوم و مهجور خود ترحم نماید و از اعتقادی که دارد و راهی که رفته است توبه کند و او در جواب نامه برادرش، شرح زیر را نوشت:

نامه جناب انیس به برادر خود:

"هُوَ الْعَطُوفُ"

قبله گاه، احوالم بحمدالله عیبی ندارد، لَكُلِّ عَسْرٍ يُسَّرُ. اینکه نوشته بودید این کار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد؟ باری ما که از این کار رضایت‌مندی داریم بلکه شکر این نعمت، نمی توانیم بجا آریم و منتهای امر، کشته شدن در راه خداست و این زهی سعادت، و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد. تدبیر، تقدیر را بر نمی گرداند. ماشاءالله کان لا حول ولا قوه الا بالله. قبله گاه، آخر دنیا مرگ است، كل نفس ذائقة الموت. اجل محتوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درک کرد، پس خداوند خلیفه من است بر عیال من، و تویی وصی من، هر طور که موافق رضای الهی است رفتار خواهید و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت به آن جناب صادر شده، عفو فرمائید. طلب حلیت از همه اهل خانه از برای من بنمائید و مرا به خدا بسپارید حسبی الله و نعم الوکیل .

در روز شهادتش خواهرش فرزند دوساله اش را به سربازخانه برد و چندین بار پایش را بوسید و با چشمی گریان او را به پیغمبر و قرآن قسم داد که لا اقل تقیه کن که در شریعت اسلام درموقع ضرورت ممدوح است و امر امام صادق است و به من و مادر و زن و فرزندت ترحم نما. به خواهرش اینطور گفته است:

گرتیغ بارد درکوی آن ماه

گردن نهادیم الحکم لله

من آرزو داشته ام که به این روز برسم. خدا را شاکرم که به این نعمت مرزوق شدم. تو صبور و شکیباباش. عنقریب اشخاصی ظاهر می شوند که ما را حمد و ثنا گویند و به جای قومی که فتوی به قتل ما داده و می دهند در راه محبت ما جانفشانی خواهند نمود."

میرزا محمد علی را هم با حضرت باب برای فتوای قتل بردند. ملا محمد ممقانی به فرشباشی گفته بود،

"این پسر دیوانه است و بر دیوانه حرجی نیست" که موجبات استخلاص او را فراهم سازد، ولی آقا میرزا محمد علی در جوابش گفته است، "آخوند، تو دیوانه شده ای که فتوای قتل قائم آل محمد را صادر می کنی و به سفک دم آن مظلوم عالم، دست می آیی." ملا محمد عصبانی شد و فتوای قتل او را هم امضاء کرد.

عهد اعلی - ص ۶۰۴

۱۱- شهادت حضرت اعلی (قسمت اول)

در حدود ۱۷۰ سال پیش در تبریز شخصیتی را به شهادت رساندند که نه تنها مسلمانان هزار سال منتظر ظهورش بودند، بلکه جمیع ادیان در کتب آسمانی شان این ظهور را آرزو می نمودند. این شخصیت عظیم یعنی علی محمد باب خود به آن دسته از علمای تبریز که مجلسی برای محاکمه و در نهایت شهادت ایشان برپا نموده بودند اینطور فرمودند:

"من قائم موعود و مُنْتَظَر و مُعْهُودم . موعودی که مدت یک هزار سال نام او را بر زبان می رانید و به ساحت او دعا و مناجات می کردید و چون ذکرش را می شنیدید از جای خود قیام می نمودید و درک لقایش را به دل و جان آرزومند بودید و عَجَلَّ اللهُ فَرَجَهُ از لسان جاری می کردید . به راستی می گویم شرق و غرب باید کلمه مرا اطاعت نمایند و به حَقَّانیت امر من ، مؤمن گردند ."

قرن بدیع جلد ۱

حضرت باب هنوز با سید حسین کاتب یزدی (از مؤمنین اولیه و کاتب وحی حضرت باب) گفتگو می فرمودند که فرّاشبashi دست او را کشید و وی را به دست فرّاش دیگری سپرد و گفت امروز روز نجوی نیست . حضرت باب فرمودند تا من صحبتتم با این کاتب تمام نشود اگر همه قوای عالم نیز جمع شوند، قادر نخواهند بود که آسیبی به من رسانند .

هنگام عبور حضرت باب از کوچه ها و خیابان های تبریز ، انبوه جمعیت تماشاچی موج می زد . وزیر نظام این طور صلاح می دانست که فوج سام خان که مرگب از ارامنه است مأمور اجرای حکم اعدام حضرت باب و جناب انیس شود . زیرا احتمال میداد که افراد معتقد به اسلام و ارادتمند به سادات ممکن است از اجرای حکم اعدام فرزند رسول اکرم خودداری نمایند ... فرّاشبashi تصمیم گرفت جناب انیس را محبوس نماید تا حکم اعدام او بعد از شهادت حضرت باب صورت گیرد . ولیکن انیس با آه و فغان ، التماس و اصرار نمود که در محضر حضرت باب باشد . ناچار او نیز همراه حضرت باب به سام خان برای اجرای حکم اعدام سپرده شد . ناگهان همسر و دختر خردسال انیس پیش او آمدند . همسرش با کلماتی جانسوز خواست در اراده

مُستحکم او تأثیر کند . دخترک دامن پدر را گرفت و گفت بابا بیا برویم خانه . انیس خم شد و صورت دختر خود را بوسید و گفت دختر عزیزم برو به خانه و من اکنون خواهم آمد .

۱۲- شهادت حضرت اعلی (قسمت دوم)

سام خان چون این حوادث را مشاهده نمود با نهایت ادب به حضور حضرت باب معروض داشت که من قلباً مسیحی هستم و هیچ گونه دشمنی با شما ندارم، اگر حقّی نزد شما هست ترتیبی اتّخاذ فرمائید که من در ریختن خون شما دخالت ننمایم . حضرت باب به وی فرمودند مأموریت خویش را اجرا نما . اگر در نیت خود خالصی خداوند تو را از این ورطه رها خواهد نمود . سامخان دستور داد نردبامی نهادند و میخ آهنی بزرگی در وسط پایه میان دو حجره کوبیدند و دوریسمان محکم بدان بستند به یک ریسمان حضرت باب و به دیگری جناب انیس را آویختند .

در این هنگام پشت بام ها از کثرت جمعیت موج می زد . حدود ده هزار نفر تماشاچی ناظر این صحنه غم انگیز بودند . هفتصد و پنجاه سرباز در سه صف، هر صف دویست و پنجاه نفر آماده شلیک شدند . از دود باروت، روز روشن چون چون شب تاریک گشت . چون دود فرونشست، مردم تماشاچی ملاحظه نمودند که جناب انیس همانجا ایستاده اند . اصلاً اثری از جراحت در بدنش نیست . حتی غبار بر لباس سپیدی که پوشیده بود، دیده نمی شد . ولیکن مردم حضرت باب را غائب دیدند . پس از جستجو معلوم شد که در حجره محلّ حبس سید حسین کاتب با نامبرده مشغول مذاکره هستند . چون فراشباشی وارد حجره گشت ملاحظه نمود که حضرت باب بی آنکه آسیبی دیده باشند با نهایت اطمینان و آرامی نشسته اند و با کاتب گفتگو می فرمایند .

حضرت باب فرمودند که من صحبت خود را با سید حسین تمام نمودم . حال به آنچه مأمورید عمل کنید که به مقصود خود خواهید رسید. قلب فرآشباشی به شدت لرزید و مات و مبهوت شد . فرمایش حضرت باب را به یاد آورد که فرمودند تا سخنم را با کاتب تمام نکنم قوای عالم نیز قادر نخواهند بود به من کوچکترین آسیبی رسانند . اوبی درنگ از شغل خویش استعفاء و این صحنه عجیب را ترک نمود . سام خان ارمنی نیز پس از مشاهده این واقعه ، همراه فوج آرامنه از سربازخانه خارج گشت و اظهار نمود که اگر بند از بند من جدا نمایند، هرگز دیگر مرتکب این عمل نخواهم شد . سپس سرهنگ آقا جان بیک خمسه ای قدم پیش نهاد و اظهار داشت که من حاضرم تا باب را اعدام نمایم و این ثواب عظیم را ببرم ...

حضرت باب خطاب به جمعیت تماشاچی بیاناتی فرمودند مبنی بر اینکه حضرتشان موعود عظیم اسلام اند و نفوس مبارکه ای در راه ایشان شربت شهادت نوشیده اند . و فرمودند : ای نسل سرکش اگر اهل حقیقت بودید همگی چون این جوان (انیس) که از همه شما بالاتر است در راه من آرزوی شهادت می نمودید . آن روز خواهد رسید که به من مؤمن شوید و لکن آن روز من دیگر با شما نخواهم بود . مأموران مجدداً بر همان دیوار و همان پایه ، چون بار نخست ، دوریسمان مجزاً به میخی بستند . به یکی حضرت باب و به دیگری انیس را بسته و آویزان نمودند . این بار نیز سر انیس بر سینه مبارک حضرت باب قرار داشت . این بار هفتصد و پنجاه گلوله چنان تأثیر نموده بود که سینه آن دو وجود مبارک سوراخ سوراخ و اعضاء دو بدن پاره پاره و ممزوج گشته بود . اما صورت حضرت باب و نیز صورت جناب انیس ، آسیب ندیده تنها اندکی آزرده شده بود . حضرت باب هنگام شهادت حدود سی سال داشتند . در همان ظهر روز شهادت باد سیاهی وزید و روز روشن را به کلی تاریک نمود . وزش آن طوفان سهمناک و خاک سیاه تا شامگاه ادامه داشت . ظلمت آن روز به حدی گشت که مردم تبریز راه خانه های خویش را نیز نمی یافتند .

۱۳- چرا هفتصد و پنجاه سرباز مأمور تیرباران حضرت باب و جناب انیس شدند؟

هنگام عبور حضرت باب از کوچه ها و خیابانهای تبریز انبوه جمعیت تماشاچی موج میزد. مسئولین امور اگر چه از هجوم بابیان خائف بودند و لکن از سوی دیگر اسارت حضرت باب را نشانی از قدرت خود و ناتوانی آن حضرت می‌شمردند، لذا به منظور نمایش قدرت خود آن حضرت را احتمالاً بیش از مسافت موجود میان سربازخانه و خانه های مجتهدین تبریز در شهر گردش داده اند. چند ساعت پس از خروج از سربازخانه، حضرت باب را مجدداً بدان مکان عودت دادند. علل انتخاب سربازخانه به عنوان بازداشتگاه حضرت باب روشن بود. نخست آنکه قرار بود در آن محل تیرباران شوند، دوم از سربازخانه به قدر کافی حمایت میشد و در صورت هجوم بابیان (به زعم دولتیان) برای رهائی حضرت باب، سرباز و مهمات به قدر کافی در آن محل موجود بود. چرا هفتصد و پنجاه سرباز مأمور تیرباران حضرت باب و جناب انیس شدند نیز، علل روشن دارد..

نخست آنکه با این عمل موجبات ارباب سایر اصحاب فراهم میشد. دوم آنکه به زعم دولتیان شخص خاصی مسئول مستقیم قتل حضرت باب تلقی نمی گردید و انتقام از آن مسئول میسر نمی شد. زیرا هفتصد و پنجاه تن مسئول قتل حضرت باب محسوب میشدند. زعیم الدوله به نقل از پدرش مینویسد که در آن روز در سربازخانه سه فوج از سربازان حضور داشتند... فرمانده فوج بهادران با تیپ آرامنه، سرهنگ سام خان ارمنی اصلاً اهل ارمنستان روسیه بود که به قول معین السلطنه تبریزی، هنگام جنگ روس و ایران به ایران آمده سپس ظاهراً، به آئین اسلام گرویده بود..... میرزا حسن خان وزیر نظام، این طور صلاح میدانست که فوج سامخان که مَرکب از آرامنه و تنی چند از آسوریان و نیز اسیران روسی در ایران بود، مأمور اجراء حکم اعدام حضرت باب و جناب انیس شود، زیرا احتمال میداد که افراد معتقد به اسلام و ارادتمند به سادات ممکن است از اجراء حکم اعدام فرزند رسول اکرم خودداری نمایند..

حضرت باب ج ۲ (تألیف دکتر محمد حسینی) ص ۵۶۰

۱۴- شعر «شهادت آسمانی حضرت باب»

در میان شهر تبریز، شهر خلق ناسپاس مسلخی برپا به دست جاهلان
آمده بهر تماشا، کودک و پیر و جوان عاشقان امریزدان، جملگی بر سر زنان
زین میان بازیچه بود شاه قَجَر شاه عیّاش و ضعیف و ناتوان
مورد خشم خدا شد تا ابد این خاندان قومی از دستار بندگان دَغَل
بی خدایان به ظاهر روضه خوان، از سر جهل و جنون، میزدند بر نور حق، زخم زبان
نقطهٔ اولی مهیا گشته بود، رهسپار آستان حق شود
تا شود مهمان عرش لامکان، بهر شهادت در ره امر خدا
بر لبش لبخند بود ماه تابان همیشه جاودان
همراهش یک گوهر نایاب داشت یک جوان، یک انیس مهربان
عاشقی شوریده حال در ره مولای خود شد جانفشان
سربه روی سینهٔ مولای خود کرده سپر تا نبیند سینهٔ مولای خود را غرق خون
در سرش اندیشهٔ پرواز بود تا که بال خویش بگشاید بسوی آسمان
عاقبت تیر اجل از آستین جاهلان آمد برون پرکشید باب زمان از ورطهٔ این خاکدان
حضرت اعلی تک و تنها نبود با انیس خویش شد همداستان
خون پاک هر دو بر روی زمین گُلگون گشت لاله زاری شد پدید چون دشتهای لاله سان

مادری در گوشه ای ، اشکش به روی دیدگان ، ناله ها سر داده با آه و فغان
با غم و اندوه میزد بر سرش قصه شام غریبانی دگر تکرار شد باب را کشتند این نامردمان
آسمان تیره هم باران قهرش را بارید بر زمین خشم خود را کرد سیلابی روان
تا که شاید چشم بگشایند قوم خفتگان
باد هم خاک جفا را برد تا درگاه حق کرده طوفانی بپا از جور و بیداد زمان
شد غبار ماتم و اندوه به هر جایی عیان
ناله های باد میگفت از جفا عرش حق در ناله آمد ناگهان
گفت کجا یابم همچون باب سالاری دگر تا بساحل آورد این کشتی بی بادبان
گریباده عشق او هستیم اینک همچنان
پس بیابید راه عشقش را صراط دل کنیم
تا ز طوفان بلا باشیم در امن و امان
با مناجات و دعا ، همدل شویم
عاشقانه با همه صبر و توان
عاشقان ، اینک رسیده وقت آن

۱۵- ورود عرش مبارک حضرت اعلی و جناب انیس به ارض اقدس به دستور حضرت عبدالبهاء

«... در شب دوم بعد از شهادت در سربازخانه تبریز که اجساد مُطَهَّرَة حضرت اعلی و جناب انیس در کنار خندق افتاده بودند و عده ای سرباز بر آنها پاسبانی می نمود، حاجی اللّهیار خان با چند نفر از اَعوانش، مُسَلّح و سلیمان خان و حاجی محمد تقی میلانی و حسین میلانی به کنار خندق رفته به نحوی که قراولان ... از ترس جان خود جرأت جلوگیری و تعرّض ننموده خود را کنار کشیدند، آن دو جسد آمیخته به یکدیگر را در عبا پیچیده، آوردند و به کارخانه حریر بافی حسین میلانی ... و دو روز بعد به پارچه حریر پیچیده در صندوق چوبی گذاشته به محل امنی انتقال دادند و با سختی های بسیار و مشقات بی شمار سالیان سال، اجساد مُطَهَّره از مکانی به مکان دیگر منتقل شد، تا آنکه در سال ۱۳۱۶ هجری قمری میرزا اسدالله از طرف حضرت عبدالبهاء مأموریت یافت که به ایران آمده و صندوق عرش مبارک را به حیفا حمل نماید. میرزا اسدالله اصفهانی ... صندوق محتوی آن امانت الهی را به اتفاق چند نفر از احباء از راه قم، اصفهان، نجف آباد، خوانسار، کرمانشاه، بغداد و دمشق با زحمات زیاد که فقط اراده مقتدره الهیه رفع هر مانع می نمود، وارد بیروت نمود و بر حَسَب دستور مبارک از آنجا به وسیله کشتی به حیفا حمل نمودند و در تاریخ ۱۹ ماه رمضان از سال ۱۳۱۶ قمری، مطابق با ۳۱ ژانویه سال ۱۸۹۹ به ارض اقدس وارد گردید و در حجره ای از حُجرات بیت مسکونی حضرت عبدالبهاء مخفی و پنهان از انظار گذاشته شد. در این موقع درست مدت پنجاه (۵۰) سال قمری از شهادت آن حضرت گذشته بود. مدت ده سال دیگر آن صندوق مبارک تحت مراقبت حضرت عبدالبهاء چندی در بیت مبارک و مدتی دیگر مستوراً عن الأبصار در محلی از جبل کرمل محفوظ ماند تا مقام مقدسی که جهت استقرار عرش مبارک حسب الامر حضرت بهاءالله آماده گردیده بود (۱) خاتمه یافت ... و جسد مطهر حضرت اعلی در صندوق مرمر به دست مبارک قرار داده شد و در روز عید نوروز از سال ۱۳۲۷ هجری مطابق با ۲۱ مارچ ۱۹۰۹ میلادی با حضور جمعی از احبای شرق و غرب و مجاورین در مقام ابدی خود استقرار یافت.

تلخیص از کتاب حضرت نقطه اولی تألیف جناب محمد ص ۳۶-۳۵۲

الثَّناء الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبَهَاءِ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمالِكَ الْأَبْهَى، عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ
 الْكُبْرِيَاءِ وَسُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَشْهَدُ أَنَّ بَكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَاقْتِدَارُهُ
 وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَكُبْرِيَاؤُهُ، وَبِكَ أَشْرَفَتْ شُمُوسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمالُ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقِ
 الْبَدَاءِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ بَحْرَكَ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونُ وَبَرَزَ سُرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ، وَبَدَأَتْ
 الْمُمْكِنَاتُ وَبَعَثَتْ الظُّهُورَاتُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ بِجَمالِكَ ظَهَرَ جَمالُ الْمَعْبُودِ وَبِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ
 الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَصَّلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَصَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا
 وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَأَشْهَدُ بَانَ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ، وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ
 فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ، فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَبِآيَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ
 وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَكَفَرَ بِآيَاتِكَ وَجَاحَدَ
 بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِبِرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ
 اقْتَدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوِاحِ الْقُدْسِ مِنْ أَصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا. يَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ
 إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعَنَائِتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجَذِّبَنِي عَنْ نَفْسِي وَعَنِ الدُّنْيَا إِلَى
 شَطْرِ قُرْبِكَ وَلِقَائِكَ وَأَنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ
 يَا جَمالَ اللَّهِ ثَنَاءُ اللَّهِ وَذِكْرُهُ وَبِهَاءُ اللَّهِ وَنُورُهُ أَشْهَدُ بَانَ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبَّهَكَ كُنْتَ
 فِي أَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلالِ وَمَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سِيُوفِ
 الْأَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ. رُوحِي لِضَرْكِ الْفِدَاءِ وَنَفْسِي
 لِبِلَائِكَ الْفِدَاءِ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حَبًّا
 لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنَّكَ
 أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَأوراقِهَا وَأَغْصَانِهَا وَ
 أَفْئانِهَا وَأُصُولِهَا وَفُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ
 وَجَنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَامَائِكَ
 الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ.

يا ربنا الأعلى نَسألكَ بِحَقِّ دَمِكَ المَرشُوشِ عَلَى التُّرابِ بِأَنَّ تَجِبَ دُعائَنَا وَتَحْفَظَنَا فِي صَوْنِ
 حَمائِكَ وَكَلِئَتِكَ وَتَمَطَّرَ عَلَيْنَا سَحَابَ جُودِكَ وَإِحْسَانِكَ وَتُؤَيِّدَنَا وَتُوفِّقَنَا عَلَى السُّلُوكِ فِي
 سَبِيلِكَ وَالتَّمَسُّكِ بِحَبْلِ وَلائِكَ وَإِثباتِ حُجَّتِكَ وَأَنْتِشارِ آثارِكَ وَدَفْعِ شَرِّ أَعْدائِكَ وَالتَّخَلُّقِ
 بِأَخلاقِكَ وإِعلانِ أَمْرِ مَحَبوبِكَ الأَبهى الَّذى فَديتَ نَفْسَكَ فِي سَبيلِهِ وَمَا تَمَنيتَ إِلاَّ القَتْلَ فِي
 مَحَبَّتِهِ، أَغثنا يا مَحَبوبنا الأَعلى وَأَشَدُّ أَرْوَرنا وَثَبَّتْ أَقْدامنا وَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبنا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتنا، وَأَطْلِقْ
 أَلْسِنَتنا بِمَحامِدِكَ وَنُعوتِكَ، وَكَلِّلْ أَعْمالنا وَمَجْهُوداتنا بِأَكْليلِ قَبولِكَ وَرِضائِكَ وَاجْعَلْ خاتمه
 حِياتنا ما قَدَرْتَهُ لِلْمُخْلِصينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَأَجْرنا فِي جِوارِ رَحْمَتِكَ وَأَدْخِلنا فِي فِئاءِ أنوارِ قُرْبِكَ
 وَاحْشُرنا مَعَ المُقَرَّبينَ مِنْ أَحَبَّتِكَ وَقَدِّرْ لَنَا الوُفُودَ عَلَيبِكَ وَرِنِّحنا بِصَهْبائِ لِقائِكَ وَأَخْلِدنا فِي
 حَدائِقِ قُدْسِكَ وَارزُقنا كُلَّ خَيْرِ قَدْرَتِهِ فِي مَلَكُوتِكَ يا مُغيثَ العالَمينَ.

بندہ آستانش شوقی

مجموعه مناجات حضرت ولی امر الله، نشر سوم، آلمان ۱۵۷ بدیع، صفحه ۴۳